



مسیر یک زندگی، یک اندیشه: «نیکولا ساکو و بارتولومئو وانزتی»

جینو چریتو

(برگردان به فارسی: شبخ رقصان، شهریور ۱۴۰۴)

مقاله ای که در ادامه منتشر می شود بخشی از سخنرانی جینو چریتو است که در «سمپوزیوم مهاجرت ایتالیایی به ایالات متحده آمریکا» ارائه شد. این سمپوزیوم توسط انستیتو مطالعات آمریکایی دانشکده علوم تربیتی فلورانس از ۲۷ تا ۲۹ مه ۱۹۶۹ برگزار شد.

جینو چریتو در ۱۱ فوریه ۱۹۲۲ در مسینا (سیسیل) متولد شد و در ۴ سپتامبر ۱۹۸۲ درگذشت. او در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۴ به طور فعال در جنبش آنارشستی مشارکت داشت و همراه با دیگران گروه آنارشستی مسینا را بنیان گذاشت. این گروه در مبارزات آن دوره علیه فاشیسم و سلطنت طلبان و همچنین در مبارزات سندیکایی بسیار فعال بود و به احیای بورس کار شهر کمک کرد. چریتو که کارمند شهرداری مسینا بود به عنوان نماینده صنفی کارگران شهرداری در کنفدراسیون عمومی کار (CGL) فعالیت می کرد. او همزمان به تحصیلاتش ادامه داد و در رشته تاریخ مدرن از دانشگاه مسینا فارغ التحصیل شد. موضوع پایان نامه او «رادیکالیسم و سوسیالیسم در سیسیل» بود. موفقیت های درخشانش سبب شد کمیسیون ملی مطالعات تاریخی بورسیه ای برای ادامه تحصیل به او اعطا کند.

چریتو به همراه دیگر رفقا از جمله آلفونسو فایلا و اومبرتو مارزوکی مبارزه علیه انحراف جنبش آنارشستی به یک «جنبش صرفاً عقیدتی/نظری» را آغاز کرد. او تاریخ «پیمان انجمنی» فدراسیون آنارشستی ایتالیا (F.A.I.) را مطالعه کرد و در نشست های متعددی به ویژه در توسکانی، لاتزیو، امیلیا و مارکه شرکت نمود تا

پیشنویس یک پیمان جدید را تدوین کند. این پیمان سرانجام در کنگره کارارا در اکتبر ۱۹۶۵ به تصویب رسید.

فعالیت پرشدت مبارزاتی چریتو با یک کار پژوهشی گسترده در حوزه تاریخ جنبش کارگری و جنبش آنارشیستی همراه بود. از جمله آثار او می‌توان به کتاب ضد نظامی‌گری آنارشیستی اشاره کرد که یکی از جامع‌ترین آثار در این زمینه محسوب می‌شود. فعالیت مبارزاتی چریتو در چارچوب ساختارهای فدراسیون آنارشیستی ایتالیا (F.A.I.) اهمیت زیادی داشت. او در سال ۱۹۷۰ به عنوان عضو کمیته مکاتبات برگزیده شد. با این حال نخستین سکتة قلبی او در سال ۱۹۷۱ او را واداشت تا بخش عمده‌ای از فعالیت‌های مبارزاتی‌اش را کنار بگذارد. او پس از آن به انتشار چندین اثر پرداخت؛ از جمله مالاتستا، نوشته‌های برگزیده، از شورش‌گرایی تا هفته سرخ؛ همچنین مقالاتی درباره کامیلو برنری و کتاب اصلی‌اش، نقش سازمان آنارشیستی.

هیأت تحریریه

نخستین موج مهاجرت آنارشیست‌های ایتالیایی به ایالات متحده در قرن نوزدهم آغاز شد. این امر به دلیل سرکوب‌های پلیسی علیه بین الملل‌گرایان به ویژه پس از تلاش گروه ماتزه به شورش [۱]، اقدام جوانی پسانانته به ترور [۲] و «محاکمه بمب‌ها» در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۷۹ [۳] رخ داد. با وجود این تا پیش از سال ۱۸۸۵ هیچ متنی درباره تشکیل یک گروه آنارشیستی ایتالیایی نگاشته نشد.

جنبش آنارشیستی کمونیستی در ایالات متحده که اساساً از گروه‌های مهاجر فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و اسکاندیناوی تشکیل شده بود تا حوالی سال ۱۸۸۰ رشد کرد و به طور کامل از سنت آنارشیسم فردگرایی آمریکایی استقلال یافت. آلمانی‌ها به ویژه یوهان موس‌ت تلاش کردند تصمیمات کنفرانس لندن (۱۸۸۱) را در ایالات متحده به اجرا گذارند؛ در آن کنفرانس «تبلیغ از طریق عمل» تصویب شده بود و بدین ترتیب دوره‌ای از کنش مستقیم آغاز شد که سرانجام با سلسله اعتصاب‌های بزرگی پایان یافت که به فاجعه شیکاگو منتهی گردید.

در همان دوره در سال ۱۸۸۸ (دوره‌ای از سرکوب خشن که با تسلط فدراسیون‌های بزرگ سندیکایی آمریکا بر جنبش کارگری، تورم و مهاجرت کارگران غیرماهر یهودی، روسی، لهستانی، ایتالیایی، اتریشی، مجاری و بالکانی همراه بود) در نیویورک نشریه L'Anarchico (آنارشیست) منتشر شد؛ نخستین نشریه دوره‌ای به زبان ایتالیایی که بیانگر آشکار گروه‌های تشکل یافته در مراکز مهاجرت بود.

در ایالت‌های ایلینوی، ورمونت، نیوجرسی، پنسیلوانیا، ماساچوست و نیویورک این گروه‌ها - که با موج مهاجرت عادی و همچنین مهاجرت سیاسی در سخت‌ترین دوره‌های جنبش کارگری و سوسیالیستی ایتالیا تقویت شده بودند- به پشتیبانی از تبلیغات و فعالیت‌های شناخته شده‌ترین نمایندگان آنارشیسم ایتالیایی پرداختند. فرانچسکو ساوریو مرلینو که در میانه سال ۱۸۹۲ به ایالات متحده رسید فعالیت تبلیغی گسترده‌ای چه به صورت کلامی و چه نوشتاری انجام داد و در نیویورک Il Grido del Popolo (فریاد مردم) را بنیان گذاشت؛ نشریه‌ای که از حقوق مهاجران دفاع می‌کرد. اما تبلیغات سازمان گرایانه او نتوانست انزوایی را که گروه‌های آنارشیستی و مهاجران ایتالیایی به طور کلی با آن دست و پنجه نرم می‌کردند تغییر دهد زیرا آنها به اندازه کافی در محیط آمریکایی جا نیفتاده بودند و از سوی اتحادیه‌های کارگری آمریکای شمالی که خود اغلب به آنارشیسم متوسل می‌شدند، طرد می‌شدند. این وضعیت انزوا باعث تشدید ترس‌ها و پیش‌داوری‌ها نسبت به هرگونه شکل سیاسی شد. از این رو کینه و دلخوری نسبت به جامعه به ردّ کامل هر نوع سازمان یافتگی، هر ایده‌ای از ساختار سازمان یافته، نمایندگی، مأموریت‌ها، آیین نامه‌ها و حتی جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک واحد انجامید.

تأثیر این سرخوردگی ضدسازمانی که ویژگی خاص محیط آمریکایی بود- بر جنبش آنارشیستی ایتالیا در سالهای بعد چشمگیر بود چرا که مهاجران همواره با رفقایی که در ایتالیا مانده بودند در ارتباط بودند. با این حال بررسی این تجربه

آمریکایی پیش شرطی اساسی برای درک تاریخ فعالیت آنارشیستی ایتالیا در طول این قرن به شمار می آید.

وضعیت در سال ۱۸۹۵ دستخوش تغییری موقتی اما کم اهمیت از نظر سازمانی شد هنگامی که پیه ترو گوری یک تور تبلیغاتی بزرگ از نیویورک به سانفرانسیسکو و بالعکس را به انجام رسانید و در جریان آن حدود سیصد سخنرانی ایراد نمود. پیامدهای تبلیغات پیه ترو گوری که در پترسون (نیوجرسی) به بنیان گذاری نشریه *La Question Sociale* (مسئله اجتماعی) - یکی از مهمترین نشریات مهاجران آنارشیست ایتالیایی - یاری رساند، تأثیر چشمگیری بر فعالیتهای سازمانی جوزپه چیانکابیلانویسنده و سخنران برجسته آنارشیست گذاشت که به دلیل سرکوب مجبور به مهاجرت به آمریکا شده بود. به دنبال اختلافات ایدئولوژیک میان سازمان گرایان و ضدسازمان گرایان که با حضور اریکو مالاتستا در پترسون بین سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ تشدید شد، جوزپه چیانکابیلانشریه *L'Auror* (سپیده دم) را در وست هابوکن (نیوجرسی) بنیان نهاد و سپس در ۱۹۰۲ *La Protesta Umana* (اعتراض انسانی) را در شیکاگو منتشر نمود. بدین ترتیب تبلیغات ضدسازمان گرایانه گسترش یافت؛ تبلیغاتی که بعدها توسط لوئیجی گالیانی دوباره احیا و تقویت شد. در سال ۱۸۹۷ گائتانو پرشی در پترسون ساکن شد؛ شهری که میزبان بیش از هزار مهاجر ایتالیایی از کارخانه های نساجی پیه مونته و توسکانی بود. بررسی زندگی پرشی ارزشمند است زیرا به روشن شدن فضای ایتالیایی ها در ایالات متحده به طور کلی و در پترسون به

طور خاص کمک می‌کند و تصویری از رنج، نارضایتی و شدت آن ارائه می‌دهد که بر مهاجران تأثیر گذاشته و آنان را به نفرتی مرگبار نسبت به کسانی سوق می‌داد که آنان را به ترک سرزمین مادری واداشته بود. گائتانو برشی در سالهایی به ایالت متحده مهاجرت کرد که موج مهاجرت گسترده و همزمان سرکوب سیاسی از سوی دولت‌های کریسپی، دی رودینی و پلوکس [۴] در جریان بود. در ایتالیا اوضاع اقتصادی بسیار دشوار بود. پراتو (زادگاه برشی) شهری نسبتاً فقیر بود چنان که تلاشهای شکست خورده برای صنعتی سازی آن نشان می‌داد. حتی در سال ۱۹۲۱ بیماری تراخم همچنان در آنجا رایج بود.

اما در دنیای جدید نیز شرایط زندگی مهاجران غیرماهر چندان دلگرم کننده نبود. در مورد جامعه ایتالیایی نیویورک همانطور که در سال ۱۸۸۸ یک نشریه ایتالیایی گزارش داده بود شرایط زندگی (به ویژه از نظر بهداشت) بسیار نامطلوب بود و کارگران به واسطه طمع دلالتان، بازرگانان و ماموران مهاجرت با انواع روش‌ها تا حد باورنکردنی استثمار می‌شدند تا جایی که حتی پیراهن هایشان از آنها گرفته می‌شد. مهاجران در اتاقک‌های محقر، میخانه‌ها یا کلبه‌های چوبی در شرایط اقتصادی بسیار فلاکت بار زندگی می‌کردند با این امید که روزی بتوانند به ایتالیا بازگردند. کار، طاقت فرسا و دستمزدها ناچیز بود. سرخوردگی گاه چنان شدید بود که مهاجر حتی از یادگیری زبان آمریکایی سر باز می‌زد و وفادار به گویش خود می‌ماند؛ گویشی که تنها رشته پیوند او با خاطرات وطن دوردست مادری اش بود. نرخ مرگ و میر در

این جوامع ایتالیایی پراکنده در سراسر کشور بسیار بالا بود: نیویورک، شیکاگو، کانزاس سیتی، سانفرانسیسکو، بوستون و پترسون. همچنین کار کودکان در صنعت بسیار رایج بود.

همه افراد این وضعیت را نمی پذیرفتند؛ برخی علیه جامعه و علیه تسلیم شدن اکثریت واکنش نشان می دادند و در محافل سیاسی زیرزمینی که فعال ترین و آگاه ترین افراد را گرد هم می آورد، دلگرمی می یافتند. این محافل و گروه ها عصرها به نوعی به مدرسه تبدیل می شدند: در آنجا وضعیت محلی و همچنین وضعیت ایتالیا را می خواندند و به بحث می گذاشتند با این امید که بتوانند بر رفقای که همچنان در میدان مبارزه بودند تأثیر بگذارند و به آنها یاری برسانند.

در پترسون وضعیت کلی مهاجران اندکی راحت تر بود. دستمزدهای آنها بهتر از «قاره کهن» و دیگر مراکز صنعتی «جهان جدید» بود. حرفه بافندگی نیز در آن زمان کمتر در معرض بی ثباتی بود اگرچه در سالهای بعد با رشته ای طولانی از اعتصابها همراه شد که افزایش آشکار حجم کاری تحمیل شده توسط کارفرما را افشا می کردند.

با این حال پرشی توانست کم کم چند صد فرانک پس انداز کند و با استفاده از کاهش هزینه های سفر به خاطر نمایشگاه پاریس تصمیم گرفت به اروپا و ایتالیا بازگردد. اما آشکار بود که او قصد داشت عدالت را با اعدام اومبرتو اول - که مسئول کشتارهای سال ۱۸۹۸ و ارتقای ژنرال باوا بکاریس بود- اجرا کند. در جهانی که ایده

انقلاب با انتقام گره خورده بود پادشاه همچنین تاوان کسانی را می داد که او وادارشان کرده بود وطن خود را ترک کنند و رفقای خود را در میدان مبارزه تنها بگذارند. او به ایتالیا بازگشت نه به عنوان نماینده یک گروه توطئه گر بلکه به عنوان بازتابی از نارضایتی که در آن زمان در پترسون میان مهاجران آنارشیست ایتالیایی حاکم بود. با نادیده گرفتن این شرایط جای شگفتی نیست که یک دانشجوی جوان به نام لوئیجی ویتوریا فراریس در یک مقاله [۵] روایت مطبوعات آمریکا را معتبر بداند؛ روایتی که بر ناآگاهی عمیق کنسول های آن زمان ایتالیا در ایالات متحده استوار بود و توضیحی درباره سوء قصد پرشی ارائه می کرد که شایسته یک رمان جنایی بود. اما همین مقاله نیز مفید است زیرا نشان می دهد چگونه نباید یک مطالعه تاریخی را بر اساس اسناد جعلی نوشت. از سوی دیگر شگفت انگیزتر آن است که جی. وودکاک بار دیگر همان استدلال را به کار برده است مبنی بر اینکه پرشی عامل یک گروه آنارشیستی در پترسون بوده است [۶]، بی آنکه هیچ توجیهی ارائه کند.

بیش از سوء قصدی که در سال ۱۸۹۲ توسط آنارشیست الکساندر برکمن علیه سرمایه دار هنری کلی فریک انجام شد (برای انتقامجویی از قتل عام اعتصاب کنندگان توسط مأموران پینکرتون)، این اقدام پرشی و بلافاصله پس از آن سوء قصد لئون چولگوش لهستانی (که تنها در جریان محاکمه خود را آنارشیست معرفی کرد) علیه رئیس جمهور مک کینلی بود که موجب شد سنت آمریکایی پناه دادن به تبعیدیان سیاسی با هر ایدئولوژی کنار گذاشته شود. در سال ۱۹۰۳ قانونی تصویب شد که

ورود آنارشیستهای خارجی به ایالات متحده را ممنوع می کرد تا بدینوسیله دسترسی کارگران به تبلیغات آنارشیستی غیرممکن شود.

با این حال آنارشیسم در میان جمعیت یهودی شهرهای بزرگ و همچنین در میان ایتالیایی ها، لهستانی ها و روس هایی که از آزار و سرکوب تزار گریخته بودند به حیات خود ادامه می داد. در سال ۱۹۰۵ اتحادیه کارگران صنعتی جهان (I.W.W.) در میان این مهاجران اعضا و فعالان بسیاری یافت، از جمله کارلو ترسکا. او که در سال ۱۹۰۴ به ایالات متحده آمده بود به زودی از سوسیالیسم دست کشید و به آنارشیسم گروید و به یکی از چهره های برجسته دنیای برانداز ایتالیایی-آمریکایی بدل شد. آنارشیسم او فاقد جهت گیری سختگیرانه افرادی مانند اریکو مالاتستا یا لوئیجی گالیانی بود. او یک سازمان دهنده کارگری بود که اغلب به دلیل ضرورت مبارزه برای بهبود دستمزد همه کارگران ناچار به مصالحه در اصول خود می شد؛ بنابراین اگرچه ایده های مشابهی داشت اما با اکثر گروه های آنارشیست ایتالیایی-آمریکایی که گرایشی عمدتاً سختگیرانه و ضدسازمانی داشتند، اختلاف نظر پیدا می کرد. با این حال این امر مانع از آن نمی شد که در جریان تظاهرات و جنبش های کارگری که همراه با همان گروه ها سازماندهی می کرد، در کنارشان قرار نگیرد.

کارلو ترسکا یک سازمان دهنده و تحریک گر فوق العاده بود. او دارای دو ویژگی بود که لزوماً با هم سازگار نبودند. این «ووبلی» [۷]-لقبی که اعتصاب کنندگان و فعالان I.W.W. که در باورهایشان با او هم عقیده بودند به او داده بودند- در مهمترین

نبردهای کارگری ایالات متحده در دوران طلایی سندیکالیسم انقلابی مشارکت داشت و آنها را رهبری می کرد. مبارزه او برای سوسیالیسم و آزادی و تلاش هایش برای نجات بسیاری از فعالان شورشی از صندلی الکتریکی مانند اتوره جیووانیتی و بعدها ساکو و وانزتی، بعد دیگری از فعالیت روزنامه نگاری او را تشکیل می داد. فعالیت روزنامه نگاری او با نشریات سوسیالیستی *Il Proletario* (پرولتاریا) و *La Voce del Popolo* (صدای مردم) آغاز شد و سپس به سوی نشریات آنارشیستی مانند *La Plebe* (توده)، *L'Avenire* (آینده) و *Il Martello* (چکش) کشیده شد. روزنامه اخیر در دوران بین دو جنگ جهانی نبردی سرسختانه را پیش برد: از یک سو علیه فاشیست ها که حول نشریه *Progresso Italo-Americano* (پیشرفت ایتالیایی-آمریکایی) گرد هم آمده بودند و از سوی دیگر علیه روزنامه های کوچکتری که در فضای آکنده از امتیازدهی و فساد تغذیه شده توسط شرکت های بزرگ مالی و صنعتی آمریکایی رونق گرفته بودند. افزون بر این او علیه اتحادیه های بزرگ کارگری آمریکا و فریبکاری استالینیستی که مانع از گسترش تبلیغات سوسیالیستی انتقادی و آزادیخواهانه می شد نیز مبارزه می کرد. قتل مرموز کارلو ترسکا پرسش های نگران کننده بسیاری را بر می انگیزد و گواهی است بر اعتبار عمل این فعال شورانگیز.

این رویدادها که نیم قرن از تاریخ جنبش کارگری ایالات متحده آمریکا را در بر می گیرند توسط خود ترسکا در دویست صفحه خاطراتش روایت شده اند؛ خاطراتی که توسط موسسه مطالعات آمریکایی دانشکده آموزش دانشگاه فلورانس تا حد امکان

منتشر خواهند شد. این خودزندگینامه اطلاعات ارزشمندی درباره شیوه های مبارزه I.W.W. و اقدامات سرکوبگرانه پلیس و سرمایه داری آمریکا ارائه می دهد. به همان اندازه تأملات انتقادی ترسکا که از اصول اخلاقی و انسانی استواری الهام می گرفتند و راهنمای تمامی کنش های او بودند، ارزشمند هستند.

یکی از جالب ترین نمایندگان مهاجرت آنارشیستی ایتالیا که بیشترین تأثیر را بر شکل گیری ایدئولوژیک و فعالیت عملی نسلی گذاشت که سالهای پیش از جنگ جهانی اول را تجربه کرد، لوئیجی گالیانی بود. او که اواخر سال ۱۹۰۱ به ایالات متحده آمد توانست بلافاصله در جنبش آنارشیستی ایتالیایی ادغام شود و نیازهای آن را به خوبی دریابد. تبلیغات او تأثیری برانگیزاننده یا دقیق تر بگوییم، برق آسا داشت. او گاه موفق می شد جنبش کارگری آمریکا را به تظاهرات موفق برای دستمزدهای بهتر سوق دهد؛ چنان که در اواخر سال ۱۹۰۲ در شهرهای پترسون، باره، لین و دیگر مراکز صنعتی رخ داد. یک نویسنده فرانسوی آن دوران گفته بود که هرگز سخنرانی مردمی به قدرت گالیانی نشنیده است. او توانایی شگفت انگیزی در سخنوری داشت همراه با قابلیتی که به ندرت نزد رهبران تریبون ها یافت می شد: دقت و وضوح اندیشه. صدای او سرشار از حرارت بود، چشمانش تیز و نافذ، حرکاتش به غایت نیرومند و اغلب دارای وقاری بی همتا. او همیشه به زبان ایتالیایی سخن می گفت البته با لهجه خفیف لومباردی؛ اما کارگران انگلیسی و فرانسوی که آن روز

در میان جمعیت بودند با دقتی فراوان سخنرانی او را دنبال می کردند گویی معنای تک تک کلمات را می فهمیدند.[۸]

لوییجی گالیانی یک کمونیست آنارشیست کروپوتکینی بود اما ضد سازمان گرایی بود زیرا از اثر اقتدارگرایانه و سخت گیرانه برنامه ها و طرح ها بیم داشت. به نظر او برای دمیدن جان و نیروی تازه به جنبش آنارشیستی تنها یک توافق کلی بر سر اصول کافی بود؛ هر چیز دیگری (کنگره ها، وظایف، دبیرخانه ها) ساختارهای فرعی و اغلب زیان بار بودند چرا که آزادی ابتکار عمل را محدود و حتی نفی می کردند. آن امکان عمیق و حیاتی که او با خوش بینی بسیار در هم نوعان خود می دید آن چیزی بود که باید آن را برانگیخت و بیدار کرد اما به هیچ روی نباید تحت سلطه توافق های بلندمدت قرار داد. گالیانی همان گونه که دشمن قانون بود -قانونی که همواره با تحول افراد و نیازهای روزافزون متنوعشان پشت سر گذاشته می شود- دشمن اساسنامه ها نیز بود. با این حال او هرگز توافق های موقتی با سازمان دهندگان را رد نکرد و همواره احترامی عمیق و صادقانه برای اریکو مالاتستا و تأثیرات مثبت اقدامات او در ایتالیا قائل بود. با این حال گالیانی بر خلاف مالاتستا فاقد سادگی، اصالت ایدئولوژیک و انعطاف پذیری ای بود که مبارز جنوب را متمایز می کرد. به همین دلایل او در مواضع سنتی آنارشیسم دوره «قهرمانانه» (تبلیغ از طریق عمل، یادداشت ویراستار) پابرجا ماند و سکون و بی تحرکی گروه های آنارشیست ایتالیایی در ایالات متحده آمریکا را محکوم می کرد.

روزنامه La Cronaca Sovversiva (وقایع نامه شورشی) که گالیانی آن را از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۸ در شهرهای باره و سپس لین بنیان گذاری و اداره کرد اصلی ترین پیوند میان آنارشیست های ایتالیایی در ایالات متحده بود. برای بسیاری از مهاجران ایتالیایی که بدون سرمایه فکری به آمریکا می آمدند و توسط کارفرمایان بی رحم استثمار می شدند، او صدایی دوستانه بود که گاه می توانست از دردناکی نخستین لحظات استقرارشان اندکی بکاهد. گالیانی از طریق نوشته ها، سخنرانی ها و گفتگوهایش تلاش می کرد آنارشیسم «قهرمانانه» را که پیش تر الهام بخش سایر هم قطارانش بود در ایالات متحده دوباره احیا کند. با این همه او نتوانست پیوندهای لازم را ایجاد کند تا برای مبارزه پشتوانه نظری و تاکتیکی ضروری را فراهم آورد.

آگاهی نسبت به این گرایش روز به روز شکل می گرفت؛ نه تنها از طریق گفتار و نوشتار بلکه همچنین از طریق فعالیتهای جنبش کارگری در تلاش برای جستجوی همبستگی و مسئولیت پذیری میان دسته های مختلف جهان کار. در این دوره طولانی و خونین، مجموعه ای از نشریات که تروریسم آنارشیستی را به گونه ای آرمانی جلوه می دادند، چشم به بازگشت آن داشتند؛ بازگشتی که شرایط اقتصادی و اجتماعی مهاجران ایتالیایی آن را توجیه می کرد. برای آنها چه ابزار دیگری برای واکنش در برابر خشونت سازمان یافته جامعه آمریکایی باقی مانده بود؟ برای مهاجری که اصول انسانی اش او را وادار می کرد ادغام در جامعه ایالات متحده را رد کند چه امید دیگری باقی بود؟

برخورد خشونت آمیز میان جنبش آنارشیستی ایتالیایی و جامعه آمریکای شمالی به سرکوبی نظام مند منجر شد: مقامات کوشیدند مطبوعات آنارشیستی را با هر وسیله ممکن از میان بردارند؛ از امتناع اداره پست در اجازه ورود نشریات دوره ای شورشی از اروپا به ایالات متحده گرفته تا خودداری از حمل و جابجایی اشتراک های محلی. بدترین سال ها از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۳ طول کشید؛ سال هایی که در آن I.W.W. عملاً زیر فشار سرکوب از هم پاشید. با آغاز جنگ، مبارزات کارگری به دلیل بحرانی که اقتصاد کشور و بخش اعظم سرمایه داری را به لرزه انداخته بود مکررتر و شدیدتر شد. در مناطق معدنی پنسیلوانیا و صنایع شیکاگو، سانسورانیسکو، بوستون یا نیویورک بروز ناآرامی های کارگری با انفجار دینامیت، بازداشت صدها نفر و محاکمات پر سر و صدا همراه شد. در اوایل سال ۱۹۱۶ اوضاع برای آنارشیست هایی که هدایت و پشتیبانی مبارزات کارگری را بر عهده داشتند به شدت بحرانی شد. پس از چندین سوء قصد از جمله یکی در سانسورانیسکو علیه یک گردهمایی نظامی، تعقیب و دستگیری گسترده آنارشیست ها رسماً آغاز شد. این دوره سرکوب با بازداشت ها و شورش ها، چه فردی و چه جمعی، سانسور مطبوعات و همچنین سرپیچی گسترده آزادی خواهان ایتالیایی از ثبت نام در قانون سربازگیری اجباری گزینشی که یک ماه پس از ورود آمریکا به جنگ به تصویب کنگره رسیده بود، مشخص می شود.

این امتناع با بازداشت و محکومیت به حبس تا یک سال و پس از آن تبعید به کشور مبدأ همراه بود. در نتیجه صدها آنارشیست ایتالیایی به مکزیک گریختند یا

محل اقامت خود را تغییر دادند. در میان آنها نیکولا ساکو و بارتولومئو وانزتی نیز بودند. وضعیت با تصویب قانون مهاجرت در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ که اخراج افراد دخیل در تبلیغات آنارشیستی را ابلاغ می کرد، وخیم تر شد؛ این قانون آغازگر دوران انتشار نشریات مخفی و بازگرداندن اجباری افراد به ایتالیا، روسیه، آلمان، لهستان و فرانسه بود.

همزمان با اخراج لوئیجی گالیانی در ژوئن ۱۹۱۸ چندین سوء قصد با دینامیت در شهرهای مختلف روی داد. هدف اصلی دادستان کل پالمر بود: یک بمب در کنار نمای خانه‌اش در واشنگتن منفجر و باعث کشته شدن تروریست شد. به جز خود تروریست و یک محافظ که در سوء قصدی دیگر زخمی شد تلفات دیگری گزارش نشد. با این حال حس اضطراب و خشم عمیق سراسر کشور را فرا گرفت. مطبوعات حاکم آن را تقویت کردند و انقلابیون خارجی به ویژه آنارشیست‌های ایتالیایی و فعالان I.W.W. را در مظان اتهام قرار دادند.

از ۷ نوامبر ۱۹۱۹ سرکوب در قالب یورش‌های گسترده در شهرهای اصلی کشور تحقق یافت. این یک جنگ صلیبی واقعی بود که اسقف ویلیامز در یک سخنرانی در کلیسای جامع سنت جان نیویورک آن را شرم آورترین صفحه تاریخ ایالات متحده نامید. وکیل رالتون نیز در این باره در ۳۰ آوریل ۱۹۲۰ در برابر کمیسیون پارلمانی اظهار داشت: ما به سطح پلیس سیاسی روسیه در زمان تزارها سقوط کرده‌ایم. پایین‌تر از این غیرممکن است.

خشونت، خشونت می آفریند و با تشدید سرکوب‌ها، سوء قصدهای تروریستی و بازداشت‌های تحت هدایت پالمر و رئیس پلیس سیاسی، فلین، در بسیاری از شهرهای ایالات متحده افزایش یافت. در چنین فضایی آنارشیست‌ها آندره‌آ سالس‌دو و روبرتو الیا دستگیر و شکنجه شدند. اولی برای فرار از بازجویی سطح سوم از پنجره سلول خود در چهاردهمین طبقه یک ساختمان در نیویورک به پایین پرید یا دقیق‌تر بگوییم هل داده شد. با وجود کارزار علیه آنارشیست‌ها، افکار عمومی عمیقاً متاثر بود و آنارشیست‌ها تصمیم گرفتند گردهمایی‌های اعتراضی برگزار کنند.

در ۵ مه ۱۹۲۰ در میانه این رویدادها، پلیس ساکو و وانزتی را بازداشت کرد و یک محاکمه هولناک که اساساً بر پایه تعصبات سیاسی، مذهبی و نژادی شکل گرفته بود، ترتیب داد و هفت سال بعد آنها را به صندلی الکتریکی محکوم کرد.

این پرونده بسیار شناخته شده است. دو کمیته دفاع، اولی به ابتکار کارلو ترسکا و الدینو فلیچانی و دومی، غیر رسمی اما نه کم‌اثر تر به رهبری آنارشیست‌های L'Adunata dei Refrattari (مجمع نافرمانان) توانستند افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار دهند اما نتوانستند آن دو مرد را از مرگ نجات دهند. حتی بین‌الملل کمونیستی نیز به طور جدی وارد کارزار شد، اعضای خود را بسیج کرد و تظاهرات گسترده‌ای در بزرگ‌ترین شهرهای اروپا، آمریکا و استرالیا سازمان داد. با این حال مقامات ایالات متحده حاضر به عقب‌نشینی نشدند: ساکو و وانزتی به نماد تعصب بیگانه‌ستیز و ضد آنارشیستی در «سرزمین آزادی» بدل شدند.

به هر حال انتظار طولانی آن دو مرد در زندان و جدال‌های خشونت‌آمیز پیرامون پرونده هزاران آمریکایی راست‌گرا را ناخشنود کرد. بیش از «محاكمه میمون» در سال ۱۹۲۵[۹]، این پرونده -که از نظر پیامدهای سیاسی و فرهنگی یادآور کارزار آزادی بیان بود که رادیکال‌های آمریکایی در آغاز قرن به ابتکار آنارشیست اما گلدمن به راه انداخته بودند- روشنفکران ایالات متحده را برانگیخت تا علیه بیگانه ستیزی و عدم مدارا با دگراندیشی به مبارزه برخیزند و انزوایی را که از زمان جنگ جهانی اول در آن فرو رفته بودند درهم بشکنند.

پرونده ساکو و وانزتی به روشنی بر محبوبیت مطبوعات آنارشیستی افزود. نشریات دوره‌ای مهاجران آنارشیست ایتالیایی تیراژ خود را افزایش دادند، همچنان که گروه‌های مبتنی بر نظریه‌های گالیانی و مالاتستا و نیز فعالیت‌های انقلابی که نشریه *Il Martello* (چکش) تبلیغ می‌کرد، رشد کردند. به نظر می‌رسد مبارزه ضدفاشیستی و رویدادهای جنگ داخلی اسپانیا نیز این گرایش را تا آغاز جنگ جهانی دوم تقویت کرده باشد.

اما بیش از *Il Martello* (چکش) که تا زمان مرگ کارلو ترسکا در سال ۱۹۴۳ به صورت منظم منتشر می‌شد و *Controcorrente* (ضد جریان) که الدینو فلیچانی بین سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۶۶ در بوستون منتشر کرد، تداوم مهاجرت آنارشیستی ایتالیایی به ایالات متحده در پنجاه سال اخیر با *L'Adunata dei Refrattari* (مجمع نافرمانان) نمایندگی می‌شد؛ نشریه‌ای که در سال ۱۹۲۲ توسط گروهی از

طرفداران نظریه‌های گالیانی در نیویورک تأسیس شد. این نشریه در طول بیست سال میان دو جنگ جهانی به دلیل کیفیت نویسندگانش، موضوعاتی که به آنها می‌پرداخت، ستون‌های بین‌المللی و گرایشی که در جنبش آنارشیستی نمایندگی می‌کرد، بیش از آن که صدای بخشی از مهاجران ایتالیایی در ایالات متحده باشد صدای یک گرایش در جنبش آنارشیستی بین‌المللی بود که در آن نفوذ گسترده‌ای داشت.

با این حال بحران مهاجرت آنارشیست‌های ایتالیایی به ایالات متحده مدت‌ها پیش از دهه ۱۹۲۰ آشکار شده بود. پس از رونق مقطعی موج تازه مهاجرت سیاسی که از فاشیسم جان سالم به در برده بود، آنارشیسم ایتالیایی-آمریکایی همچنان تمامی امکان‌های نوسازی و جذب نیروهای جوان را به دلایلی خارج از ارادهٔ اعضایش از دست می‌داد. اختلافات ایدئولوژیک میان گروه‌های مالائستایی و گالیانی و همچنین وفاداران به سندیکالیست کارلو ترسکا به تدریج از بین رفت. گروه‌های موجود در برابر تضعیف کمی و کیفی جنبش، مناقشات خود را کنار گذاشتند و بر نقشی که *Adunata dei Refrattari* (مجمع نافرمانان) در میان آنان ایفا می‌کرد به توافق رسیدند. بازماندگان جنبش‌های گذشته، با توافق متقابل، به حفظ این حلقه پیوند دهنده که آنان را در یادها و امیدها به هم متصل می‌کرد، یاری رساندند [۱۰]. با این حال اگرچه اختلافات قدیمی برای برخی از آنها همچنان معتبر بود، اکنون کسی انکار نمی‌کند که تنها کارکرد این تلاش، کمک به رشد جنبش آنارشیستی در

ایتالیا بود؛ چه از طریق حمایت مادی از ابتکارها و چه احتمالاً با اثرگذاری بر گرایش های ایدئولوژیک.

یادداشت‌ها:

[۱] در آوریل ۱۸۷۷ یک شورش به رهبری بین‌الملل گرایان از جمله کارلو کافیرو، اریکو مالاتستا و پیه‌ترو چزاره چکارلی رخ داد. آنها تعدادی از شهرهای کشاورزی و کوهستانی بین ونزوئلا و کامپولاسو را آزاد کردند و در آنجا اعلان آشوب نمودند، مالیات موم، مالکیت خصوصی و هرگونه دخالت دولت را لغو کردند. بین‌الملل گرایان پس از دستگیری توسط ارتش سلطنتی در دادگاه تبرئه شدند.

[۲] جوانی پسانانته که در ۱۷ نوامبر ۱۸۷۸ در ناپل تلاش کرد شاه اومبرتو اول را ترور کند.

[۳] دوره‌ای که به «دوره تب‌هکاران» معروف است و در آن شمار زیادی سوء قصد و بمب گذاری انجام شد.

[۴] فرانچسکو کریسپی، وزیر کشور ایتالیا از ژانویه تا مارس ۱۸۷۸؛ آنتونیو دی رودینی، نخست وزیر ایتالیا در ۱۸۹۱؛ و لوئیجی پلوکس، نخست وزیر در ۱۸۹۹.

[۵] «ترور اومبرتو اول و آشوب‌های پترسون»، نوشته لوئیجی ویتوریا فراریس، مجله *Rassegna Storica del Risorgimento*، ژانویه-مارس ۱۹۶۸.

[۶] جی. وودکاک، *L'Anarchia* (آشوب)، میلان ۱۹۶۶، ص. ۳۰۴.

[۷] لقب داده شده توسط S.I.T. که در زبان عامیانه به معنای «آواره»، «مسافر» بود و اشاره به کار سیار در سراسر کشور داشت که ستون فقرات S.I.T. را تشکیل می‌داد.

[۸] پ. گیو، L'anarchisme aux États-Unis (آنارشیسم در ایالات متحده)، پاریس، ۱۹۰۳، صص. ۱۴۱-۱۴۲.

[۹] در سال ۱۹۲۵، کنگره ایالت تنسی تدریس نظریه داروین درباره تکامل گونه‌ها را در مدارس ممنوع کرد. این امر باعث اعتراض یک معلم شد و به «محاكمه میمون» انجامید، جایی که بسیاری از ترقی خواهان شمال از متهم حمایت کردند. در نتیجه این محاكمه به رویارویی میان روشنفکران مدرن و محافظه کاران بدل شد، که محافظه کاران تنها بطور رسمی پیروز شدند.

[۱۰] C.A., Riflessioni sui movimento anarchico italo- americana (تأملاتی درباره جنبش آنارشیستی ایتالیایی-آمریکایی)، مه ۱۹۶۹.